



مقالات: چالش بنی الحسن با انگاره ی علم ائمه علیهم السلام در نیمه ی اول قرن دوم

پدیدآورده (ها) : ابطحی، سید عبدالحمید
فلسفه و کلام :: امامت پژوهی :: پاییز 1393- شماره 15
از 7 تا 30

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1093449>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 20/09/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



مقاله‌ها

مرکز تحقیقات کامپیوتری

چالش بنی‌الحسن با انکاره علم ائمه علیهم‌السلام در نیمه اول قرن دوم

بازخوانی گزارش دسّ و تحریف غالبان در پرتو
کارکرد فرهنگی نهاد امامت

نصّ جلی بر امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب معراج

عصمت امام و خاستگاه آن در قصص قرآن کریم

اعتبار سنّجی «حدیث امان» در روایات اهل سنت

سپاه اسامه و تأثیر آن در شکل‌دهی تاریخ سیاسی اسلام

منبع‌شناسی موضوع «رجعت»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

چالش بنی الحسن با انگاره علم ائمه علیهم السلام

در نیمه اول قرن دوم*

فصلنامه امامت پژوهی
سال چهارم، شماره ۱۵
صفحه ۹-۳۰

[سید عبدالحمید ابطی^۱]

چکیده

جریان بنی الحسن یکی از شاخه‌های مهم زیدیه در میانه قرن دوم هجری است که تأثیرات زیادی در جامعه شیعه داشته و عمدتاً جریان تقابل با نظام اموی و سپس عباسی را رهبری می‌کردند. از آنجاکه بنی الحسن هیچ‌گاه نتوانستند حمایت ائمه علیهم السلام را درباره اقدامات خود جلب کنند، نوعی تقابل و انکار را نسبت به ایشان در پیش گرفتند. علم ائمه علیهم السلام به امور آینده که از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان رسیده بود و دانش اختصاصی ایشان در امر دین که از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او در اختیار داشتند، مشروعیت بنی الحسن را با چالش جدی روبرو می‌کرد؛ از این رو سیاست انکار آموزه علم الهی ائمه علیهم السلام به روشی پایدار و انحرافی عمیق در زیدیه و در قرن دوم تبدیل شد. این مقاله گزارشی از این جریان را در بازه زمانی پراکندگی نیمه اول قرن دوم، عرضه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: بنی الحسن، زیدیه، علم الهی ائمه، علم غیب، علم علی علیه السلام.

* تاریخ دریافت: ۱۵/۰۶/۹۴، تاریخ پذیرش: ۱۰/۰۸/۹۴.

۱. دکترای فلسفه دین. habtahi5@gmail.com

۱- تداوم نهضت زید در بنی الحسن

شاید بتوان گفت مهم‌ترین جریان اجتماعی که در قرن دوم در متن تشیع شکل گرفت، زیدیه باشند. زیدیه در اوآن کار خود نهضتی علوی تلقی می‌شد و سران آن از میان علوی‌ها بودند و به لحاظ رفتار اجتماعی، خود را ملتزم به امامت و قیادت فرزندان فاطمه علیها السلام می‌دانستند.^۱ جاحظ از علمای معتزلی و متعصب اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، معتقد است که اساساً شیعیان دو گروه بیشتر نیستند: یکی زیدیه و دیگری رافضه. وی بر آن است که دیگران، گروه‌هایی پراکنده و بی‌نظام هستند و سامان اجتماعی ندارند.^۲ این گفته وی اهمیت و جایگاه زیدیه را به عنوان جریانی تأثیرگذار در جامعه شیعه نشان می‌دهد. در مجموع می‌توان گفت جریان زیدیه برآیند حرکت سادات حسنی^۳ و حسینی در تقابل با دستگاه خلافت است که به‌ویژه بعد از قیام عاشورا شکل گرفت. رهبری جریان‌های ضد حکومت میان این دوشاخه تبادل می‌شده است.^۴ به عنوان نمونه یحیی بن زید که جانشین پدرش محسوب می‌شد، قبل از شهادت به محمد بن عبدالله بن حسن که به نفس زکیه شهرت یافت، وصیت نمود^۵ و عملاً جریان قیام زید در بنی الحسن دنبال شد^۶ و فرزندان زید نیز به قیام‌های

۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ۱/۱۸۰؛ حسینی علوی، ابوالمعالی محمد، بیان الادیان، ۵۷.

۲. جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ، ۱۷۹.

۳. در اینجا منظور از بنی الحسن عمدتاً شاخه فرزندان حسن مثنی است که فرزند امام مجتبی علیه السلام بود و عبدالله محض فرزند وی است که داعیه حکومت داشت و تلاش می‌کرد برای فرزندش محمد به عنوان مهدی بیعت بگیرد.

۴. البته روند تداخل زیدیه و سادات حسنی بعد از آن هم ادامه داشته است؛ به عنوان نمونه در اواخر قرن دوم نیز ابن طباطبake از سادات حسنی بود از رهبران زیدیه محسوب می‌شد. رک: زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ۵/۲۹۳.

۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ۱/۲۵۰.

۶. بنا بر برخی نقل‌ها، بعد از یحیی، امامت به برادرش عیسی رسید که وی نیز در رکاب ابراهیم، برادر محمد نفس زکیه، در بصره قیام کرد. رک: همان، ۲۵۱.

بنی الحسن ملحق شدند.^۱

مظالم بنی امیه در قرن اول، جامعه اسلامی را نسبت به این سلسله به ستوه آورده بود و مردم در مناطقی همچون عراق و حجاز، طالب رهایی از این وضعیت بودند. صلاحیت این کار در خاندان پیامبر ﷺ بود؛ ولی گروه‌های مختلفی خود را خاندان پیامبر ﷺ می‌دانستند. بنی عباس یکی از این مدعیان بودند و علویان جبهه دیگری بودند. در این میان اولاد علی و فاطمه علیهم‌السلام موقعیت بهتری داشتند و به دوشاخه حسنی و حسینی تقسیم شدند.^۲ زید و یحیی از شاخه حسینی، قیام‌هایی را علیه بنی امیه رهبری کردند؛ ولی با عدم همراهی ائمه علیهم‌السلام که قیادت جامعه رو به رشد شیعی را بر عهده داشتند، مواجه شدند. در پی آن‌ها بنی الحسن^۳ در صدد قیام و رهبری مردم برآمدند که ایشان هم با مخالفت ائمه علیهم‌السلام روبرو شدند. موقعیت اجتماعی ائمه ایجاب می‌کرد بنی الحسن برای دستیابی به اهداف خویش، یا ایشان را با خود همراه سازند و یا نفوذ و تأثیر ایشان را در مردم کاهش دهند. البته در پی قدرت‌گیری بنی عباس، چنانچه انتظار می‌رفت، همراهی پیشین بنی عباس و بنی الحسن به خصومتی شدید میان این دو گروه تبدیل شد؛^۴ طرفه آن‌که در میان اهل حجاز و در نظر بسیاری از اهل عراق، صلاحیت بنی الحسن برای حکومت بیش از بنی عباس بود.^۵

۱. برای مشاهده نمونه‌های الحاق زیدی‌ها به بنی الحسن رک: نجفیان رضوی، لیلا، واکاوی دلایل حمایت، همراهی و همگرایی فکری اصحاب مذاهب اسلامی؛ زیدیه، معتزله و مرجئه با نخستین قیام‌های سادات حسنی تا سال ۱۴۵ هجری، مجله مطالعات تاریخ فرهنگی، ۹۹/۱۱ و ۱۰۰.
۲. برای آشنایی با این دوشاخه رک: مروزی علوی، اسماعیل بن حسین، الفخری فی أنساب الطالبیین؛ و عمری، علی بن محمد، المجدی فی انساب الطالبیین.
۳. توجه شود که مراد از بنی الحسن در این مقاله این نیست که تمام بنی الحسن در تقابل با ائمه بوده‌اند؛ بلکه مراد این است که جریان تقابل مورد بحث به رهبری برخی از بنی الحسن بوده است و لذا در منابع تاریخی از این جریان به بنی الحسن یاد شده است.
۴. برای نمونه رک: ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، همان، ۲/۲۹۳.
۵. به عنوان نمونه زمانی که ابن اشعث حرکت خود را علیه حکومت آغاز کرد علمای کوفه و بصره به وی هشدار دادند که این امر به صلاح نرسد مگر با رهبری فردی از قریش، وی نیز برای این

در قرن دوم بعد از کشته شدن زید و یحیی، ادامه نهضت ایشان به بنی الحسن، یعنی محمد و ابراهیم دوفزند عبدالله بن حسن، منتقل شد. بنا بر گزارشی، محمد بن عبدالله بن حسن، نفس زکیه، در قیام زید حضور داشت.^۱ وی از سادات بنی هاشم و بزرگ خاندانش بود و در علم به کتاب و فقه و جود و شجاعت، سرآمد بود. فضل و نسب وی به گونه‌ای بود که برخی می‌پنداشتند او همان مهدی است؛ بعضی نیز معتقد بودند که او همان نفس زکیه است که مورد اشاره پیامبر ﷺ قرار گرفته است. در مقدمه صحیفه سجاده آمده است که یحیی بن زید پیش از خروج، نسخه صحیفه را به متوکل بن هارون سپرد تا پس از مرگش به پسرعموهایش محمد و ابراهیم برساند و تأکید می‌کند که بعد از او، این دو برای قیام در مقابل بنی امیه جانشین وی هستند.^۲ فرقه‌های زیدیه، به اتفاق، محمد بن عبدالله را یکی از ائمه خویش بر شمرده‌اند.^۳ و مسلم است که عیسی، فرزند زید، پس از اینکه در قیام محمد نفس زکیه مجروح شد، در قیام برادر وی، ابراهیم بن عبدالله بن حسن، حضور یافته است.^۴ در مجموع می‌توان قیام نفس زکیه را تداوم جریان زید تلقی کرد.^۵

۲- تلاش بنی الحسن برای کسب رهبری مردم

در اواخر دوران حکومت بنی امیه، بزرگانی از بنی هاشم و آل ابی طالب و آل عباس با

امریا امام سجاد علیه السلام و حسن مثنی مکاتبه کرد و به اولاد عباس توجهی نکرد؛ یعنی صلاحیت اولاد فاطمه را در این امر بیشتر می‌دانست. رک: نجفیان رضوی، لیلا، همان، ۱۰۱ به نقل از الحدائق الوردیة ۱/۲۳۶.

۱. نجفیان رضوی، لیلا، همان، ۱۰۲ به نقل از الحدائق الوردیة ۱/۲۵۵.

۲. صحیفه سجاده، تصحیح فیض الاسلام، ۱۴.

۳. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، همان، ۱/۲۵۱.

۴. همان.

۵. برخی شاخص‌ها را برای یکی بودن نهضت سادات حسنی و زیدی‌ها می‌توان بر شمرد: یکی دعوی حکومت، دوم وراثت کلی ولایت از طریق علی، سوم نفی امامت منصوص اهل بیت، و دیگر نفی علم الهی اختصاصی اهل بیت.

محمد نفس زکیه بیعت کرده بودند تا اینکه گفتاری از امام صادق علیه السلام منتشر شد مبنی بر این‌که او به حکومت نمی‌رسد و ملک در آل عباس است. این امر موجب تنبّه طرفداران او شد و دانستند نباید در به حکومت رسیدن او طمع ورزند.^۱

در گزارش دیگری^۲ آمده که گروهی از بنی‌هاشم به قیادت بنی‌الحسن در ابواء^۳ تجمع کردند؛ از جمله ایشان، ابراهیم بن محمد بن عبدالله،^۴ ابو جعفر منصور، صالح بن علی (هر سه از عباسیان)، عبدالله بن الحسن و فرزندانش محمد و ابراهیم بودند. صالح بن علی به دلیل اعتماد مردم به جمع حاضر پیشنهاد کرد اگر این جمع با کسی بیعت کردند، همه تبعیت کنند. عبدالله بن حسن نیز فرزندش محمد را مهدی خواند و خواستار بیعت مردم با وی شد. ابو جعفر نیز گفت مردم بیش از هر کس، محمد بن عبدالله را اجابت خواهند نمود. سرانجام همه با او بیعت کردند.

بنی‌الحسن ضمن تحریک مردم به قیام، منکر امام منصوب می‌شدند و تلویحاً امامت ائمه علیهم السلام را انکار می‌کردند؛ چنانچه محمد بن عبدالله اطاعت را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی لازم می‌دانست که امر به معروف و نهی از منکر کند. به عنوان نمونه، حسن انماطی گزارش کرده که در مدینه شاهد سخنرانی محمد بن عبدالله بن حسن بوده که او آیه *«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»* را می‌خوانده و می‌گفته است «اولی الامر» یعنی کسانی که امر به معروف کنند.^۵ در این تعبیر، زمینه‌های انکار امامت الهی دیده می‌شود و تفسیر وی از آیه به معنای این است

۱. أبو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ۲۰۷.

۲. صاحب مقاتل الطالبیین در عنوان محمد بن عبدالله بن الحسن راویان مختلفی را برای این گزارش برمی‌شمرد و می‌گوید برای جلوگیری از تطویل کتاب، منقولات ایشان را با هم ترکیب کرده است؛ رک: همان، ۲۲۴.

۳. یکی از مناطق کوهستانی در مسیر مدینه به مکه است که آمنه بنت وهب مادر پیامبر در آنجا مدفون است. رک: حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ۷۹/۱.

۴. ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب الهاشمی الجعفری.

۵. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ۱۰۸.

که بعد از پیامبر ﷺ، فرد خاصی «اولی الامر» نیست و هر کس امر به معروف و جهاد کند، باید مورد اطاعت قرار گیرد.

نفس زکیه در نامه نگاری با ابو جعفر منصور نیز خود را مستحق خلافت دانسته است و خطاب به وی می گوید حکومت، حق آن‌ها است و بنی عباس نیز به نام آن‌ها ادعای حکومت کرده و علی، وصی و امام بوده است و در شرایطی که فرزندان وی زنده هستند چگونه بنی عباس ادعای ارث ولایت وی را می‌کنند؟! وی در این نامه با بیان برخی مفاخرات نسبی، به منصور توصیه می‌کند که در اطاعت وی درآید.^۱

این تعابیر نشان می‌دهد که وی خودش را برای خلافت دارای صلاحیت می‌دانسته و امامت منصور را باور نداشته است. باید توجه داشت که خروج بنی الحسن در مقابل بنی العباس متکی بر ادعای حق خلافت بوده است. در ادامه مقاله نیز نمونه‌های دیگری دال بر تلاش بنی الحسن برای قیادت مردم به قصد گرفتن قدرت، ذکر خواهد شد.

۳- خبر دادن اهل بیت از به قدرت نرسیدن بنی الحسن

ابن خلدون می‌گوید از کرامات جعفر بن محمد این است که وضع فرزندان عبدالله بن حسن و عدم پیروزی ایشان را پیش بینی کرده بود.^۲ به عنوان نمونه، عیسی بن عبدالله از جلسه‌ای گزارش می‌دهد که عبدالله بن حسن برای بیعت با فرزندش به عنوان مهدی تشکیل داده بود.^۳ امام صادق علیه السلام علی‌رغم میل

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۷/۵۶۷؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، ۲۴/۹؛ مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الأمم، ۳/۳۹۵؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ۵/۵۳۶.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، همان، ۱/۲۵۱؛ «قتل ابراهیم و عیسی و کان جعفر الصادق أخبرهم بذلك كله وهي معدودة في كراماته».

۳. برای مشاهده گزارشی از این جلسه مهم که وفای همه بنی عباس و علویان را در مورد نفس زکیه فراهم آورد، مگر امام صادق علیه السلام که مخالفت کردند، رک: ابن طقطقی، محمد بن علی، الفخری فی الآداب السلطانیة، ۱۶۲.

وی در این جلسه حضور یافته و به او هشدار می‌دهند که هنوز زمان این امر فرارسیده است و در مهدی خواندن فرزندش، خطا می‌کند. ولی در عین حال تصریح می‌کنند که اگر وی برای خدا غضب کرده و قصد امر به معروف و نهی از منکر دارد، حاضر هستند با وی بیعت کنند. عبدالله خشمگین می‌شود و با اظهار علم و آگاهی، مدعی می‌شود که خلاف گفتار امام علم دارد. او برخورداری آن حضرت از علم غیب را انکار کرده و این‌گونه وانمود می‌کند که امام این سخن را از وی حسد می‌گوید! حضرت نیز با ردّ ادعای عبدالله، به ابوالعباس عبدالله سفّاح اشاره کرده و می‌فرمایند او، برادر و فرزندانشان به قدرت می‌رسند، نه عبدالله و دو فرزندش؛ سپس به عبدالعزیز بن عمران زهری رو کرده و با اشاره به ابوجعفر منصور می‌فرمایند: او، این، یعنی محمد، را خواهد کشت! عبدالعزیز می‌گوید: «در دلم گفتم به او حسد می‌ورزد!» همو می‌گوید: «نمردم و دیدم که ابوجعفر، محمد را کشت».^۱

به این ترتیب، آن تجمع به هم ریخت و دیگر هم تکرار نشد. ابوجعفر منصور نیز بعد از جلسه به دنبال امام رفته و از صحت اخبار غیبی امام پرسش می‌کند؛ آن حضرت نیز بر آگاهی خویش به غیب، تأکید می‌ورزند.^۲

در گزارش دیگری نیز ذکر شده که در همین جلسه حضرت با اشاره به ابوجعفر فرمودند: «محمد را کنار درخت‌های زیتون می‌کشد^۳ و برادرش ابراهیم را در طفوف^۴ در حالی که ساق اسبش در آب است به قتل می‌رساند».^۵ ابوجعفر منصور

۱. همان.

۲. أبو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، همان، ۱۸۶.

۳. وی در ۱۴ رمضان سال ۱۴۵، در سن ۴۵ سالگی، در نقطه‌ای به نام احجار الزیت نزدیک مدینه کشته شد و به همین سبب او را «قتیل احجار الزیت» نیز گویند. برای نمونه رک: ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، ۸۹/۱۰.

۴. نام منطقه‌ای در مسیر کوفه و بصره است.

۵. أبو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، همان، ۲۲۶.

می‌گوید: «پس از این جلسه، افرادم را چیدم و کارهایم را به سان فردی که بر امور مسلط شده تنظیم کردم».^۱

وی بعد از دسترسی به حکومت، جعفر بن محمد علیه السلام را با لقب صادق علیه السلام یاد می‌کرد و می‌گفت: «صادق، جعفر بن محمد، چنین گفته است».^۲

مدت‌ها بعد، عبدالله بن حسن از اصرار بر این عقیده که فرزندش مهدی است، دست برداشت؛ محمد بن بشر نقل می‌کند که کسی از عبدالله بن حسن پرسید: «محمد چه زمانی خروج می‌کند؟» وی پاسخ می‌دهد: «تا زمانی که زنده است، محمد خروج نمی‌کند و سرانجام نیز کشته خواهد شد!» او همین سخن را در مورد فرزند دیگرش ابراهیم نیز تکرار کرده و می‌گوید: «بعد از اینکه بمیرد، دو فرزندش خروج کرده و خیلی زود کشته می‌شوند».^۳

همچنین نقل شده که وقتی امام صادق علیه السلام محمد بن عبدالله بن حسن را می‌دید، اشک در چشمانشان جمع شده و می‌فرمود: «مردم او را مهدی می‌دانند، در حالی که او کشته خواهد شد و در نوشته‌های علی علیه السلام نام او در میان خلفای این امت نیامده است».^۴

در کفای گزارش جالبی از موسی، فرزند دیگر عبدالله بن حسن، آمده که شرحی از مذاکرات پدرش با امام صادق علیه السلام دربارهٔ جلب حمایت ایشان از محمد بن عبدالله است. در این گزارش، امام صادق علیه السلام عبدالله بن حسن را تنبّه می‌دهند که خود وی نیز می‌داند فرزندش در مسیر اشجع^۵ کشته خواهد شد. پس از آنکه عبدالله اخبار امام علیه السلام را انکار می‌کند، آن حضرت او را دچار خیال بافی دانسته و قسم یاد می‌کنند

۱. همان و ابن طقطقی، محمد بن علی، همان، ۱۶۲.

۲. همان.

۳. همان، ۲۱۷.

۴. أبو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، همان، ۱۸۷.

۵. ظاهراً یکی از دژه‌های اطراف مدینه و نزدیک ثنیة الوداع در ابتدای مسیر مکه است که به قیس بن عیلان منسوب است. رک: نمیری بصری، عمر بن شبة، تاریخ المدینة المنورة، ۱/۲۶۷.

که محمد از دیوارهای مدینه آن سوتر نمی رود و کارش حتی به طائف هم نمی رسد و در همان مدینه، کشته خواهد شد.^۱

۴- جبهه‌گیری بنی الحسن در مقابل ائمه علیهم‌السلام

به نظر می رسد در عین اینکه زید و فرزندش یحیی، مدعی مقام امامت الهی نبودند، ولی از آنجاکه عملاً از ائمه در امر جهاد اطاعت نکردند، زمینه سرکشی نسبت به ائمه علیهم‌السلام در پیروان ایشان فراهم شد. در گزارش هایی که از مذاکرات عبدالله بن حسن با امام صادق علیه‌السلام در اختیار است، نوعی بی ادبی به چشم می خورد. برای نمونه، امام صادق علیه‌السلام به دلیل عدم حمایت از قیام بنی الحسن، به حسادت و تضعیف نهضت متهم شدند.^۲

بنا بر گزارش عبدالله بن ابراهیم جعفری^۳، گروهی از خاندان عبدالله بن حسن به دستور ابو جعفر منصور دستگیر شدند. برابر با نقل موسی بن عبدالله، پدر و عموهایش^۴ پس از دستگیری، به زندان هاشمیه^۵ در عراق منتقل شدند.^۶ سپس خبر کشته شدن ایشان را به محمد بن عبدالله رساندند^۷ و همین امر موجب خروج او شد. وی بر مدینه تسلط

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۳۶۰/۱.

۲. همان، ۳۵۷/۱؛ أبو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، همان، ۱۸۶.

۳. وی از نوادگان جعفر بن ابی طالب است که خودش و برادرش جعفر از روایان ثقه ناقل از امام صادق محسوب شده اند. رک: نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ۲۱۶.

۴. سلیمان بن حسن، حسن بن حسن، ابراهیم بن حسن، داود بن حسن و علی بن حسن؛ و نیز سلیمان بن داود بن حسن، علی بن ابراهیم بن حسن، حسن بن جعفر بن حسن، طباطبای ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبد الله بن داود.

۵. برای مشاهده گزارش کاملی از جریان دستگیری و زندان و کشته شدن برخی از سادات حسنی توسط منصور رک: ولوی، علی محمد و نجفیان رضوی، لیلا، حسنیان زندان هاشمیه؛ بازکوی علل، شمارو واقعی زندانیان و کشته شدگان، مجله پژوهش های تاریخی، ۶۲-۴۵/۶.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۶۱/۱؛ ابن اثیر، علی بن محمد، همان، ۵۲۱/۵.

۷. برای مشاهده گزارش این جریان رک: ابن خلدون، محمد بن عبد الرحمن، همان، ۲۳۸/۳.

پیدا کرد و برای تثبیت امرش در صدد برآمد از بزرگان قومش بیعت بگیرد. عیسی بن زید، فرمانده لشکرش، او را به سخت‌گیری در این کار تشویق کرد. در این میان، جعفر بن محمد علیه السلام را مقدم کردند تا با تنگ کردن عرصه بر آن حضرت، دیگران بر حال و روز خود قیاس کنند! عیسی بن زید، امام صادق علیه السلام را احضار کرد و به ایشان گفت برای درامان بودن جان و مالش باید بیعت کند؛ ولی آن حضرت از این کار امتناع ورزید و در همان حال، چگونگی کشته شدن محمد را با او بازگفت. محمد نیز پس از مشاهده استنکاف و اخبار از کشته شدنش از سوی حضرت، ایشان را با جسارت و بی‌احترامی تمام، به زندان انداخت.^۱

سپس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر را که پیرمردی از بنی هاشم بود احضار کردند و به دلیل خودداری وی از بیعت، او را نیز به زندان انداختند. وی همان شب در اثر بدرفتاری، در زندان از دنیا رفت.^۲

این وقایع در ابتدا به جدایی جریان بنی الحسن از ائمه علیهم السلام و سرانجام به تقابلی آشکار منجر شد.

۵- انکار علم الهی ائمه علیهم السلام از سوی بنی الحسن

بخشی از مخالفت ائمه علیهم السلام با اقدامات بنی الحسن، مستند به پیشگویی‌های ایشان بود. از این رو بنی الحسن برای تحت الشعاع قرار دادن این پیشگویی‌ها و تثبیت ادعای خویش، برخورداری ائمه علیهم السلام از علومی ویژه را انکار کردند. در ادامه نمونه‌های مختلفی از این انکار را معرفی می‌کنیم:

حسین بن علامی گوید یک بار که خدمت امام صادق علیه السلام بودم و حضرت در مورد محتوای جفر ابیض و جفر احمر توضیحاتی دادند،^۳ عبدالله بن ابی یعفر از ایشان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۶۱/۱-۳۶۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ۴۷/۲۸۴.

۲. همان.

۳. در ادامه پیرامون این دو روایتی را شاهد خواهم آورد.

پرسید که آیا بنی الحسن از این میراث مطلع و آگاه هستند؟ حضرت در پاسخ می فرماید: «آن ها به خوبی از این موضوع آگاه هستند، همان طور که شب و روز را می شناسند، ولی به خاطر حسد و حب دنیا به انکار این امور رو آورده اند و اگر حق را از راه حق می جستند برایشان بهتر بود»^۱.

در گزارش عبدالله بن سنان، وی می گوید خدمت امام صادق علیه السلام سخن از این بوده که بنی الحسن، ائمه علیهم السلام را در مورد ادعای داشتن جفر سرزنش و تکذیب می کنند و امام نیز بر برخورداری از میراث علمی پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید می کنند.^۲

همچنین عنبسة بن مصعب می گوید یک بار خدمت امام صادق علیه السلام بودم؛ یکی از حضار به دعاگویی برای اهل بیت پرداخت و گفت: خداوند دشمنان شما را خوار گرداند! آن حضرت بعد از گفته او، فرمود: ما همواره دشمنان زیادی داشته ایم، ولی امروزه دشمن ترین دشمنانمان، نزدیکان ما و کسانی هستند که سخن از محبت ما سر می دهند؛ اینان میراث علمی ما و جفر را دروغ می خوانند.^۳

این دست گزارش ها کاملاً نشان می دهد که ائمه علیهم السلام در این دوره از ناحیه بنی الحسن و زیدیه به دلیل انکار علم اختصاصی ایشان از سوی این گروه، در فشار بودند. علت این انکار نیز کم و بیش روشن است؛ زیرا پذیرش علوم اختصاصی ائمه علیهم السلام، مانند جفر که حاوی گزارش هایی از وقایع آینده بود، هم مشروعیت بنی الحسن را زیر سؤال می برد و هم پیروزی آن ها را غیرممکن می ساخت.

ارتباط نزدیک برخی اصحاب ائمه علیهم السلام با زیدیه و بنی الحسن، گاه موجب اتخاذ رویکرد تقیه از سوی حضرات می شد به عنوان نمونه، یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام محمد بن عبدالملک گزارش می کند: همراه با حدود ۶۰ نفر در خدمت امام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۴۰/۱؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۱۵۰/۱.

۲. همان، ۱۵۴/۱.

۳. همان.

صادق علیه السلام بودم که عبدالخالق بن عبد ربه^۱ وارد شد و به امام خبر داد که در مجلس ابراهیم بن محمد، از کتاب علی علیه السلام سخن به میان آمد. ابراهیم قسم خورد که علی علیه السلام کتابی به ارث نگذاشته است؛ اگر نوشته‌ای هم از آن حضرت برجای مانده باشد، در حد دو پوستی است که دوست می‌داشتم در اختیار این بچه‌ام می‌بود و من هم به او کاری نداشتم!

امام پس از اتمام سخن عبدالخالق، روبه جمعیت نشستند و فرمودند: آن‌گونه که این‌ها می‌گویند، کتاب علی علیه السلام صرفاً دو پوستی که چیزی در آن‌ها نگاشته نشده باشد، نیست؛ بلکه نزد ما دو پوست دباغی نشده هست که در یکی از آن‌ها نوشته‌های زیادی است و در دیگری نیز سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد.^۲

در مواردی نیز امام علیه السلام را «صُحفی» می‌خواندند، یعنی کسی که به کتب و نوشته‌هایش مشغول است^۳ و از اساتید بهره‌ای نبرده است^۴ و با این کار، قصد داشتند از ارزش نوشته‌هایی که نزد امام بود، بکاهند. در ماجرای، به امام علیه السلام خبر دادند که عبدالله بن حسن، حضرت را صُحفی خوانده است! ایشان در پاسخ، فرمودند: «ما صُحف ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را از پدران خود به ارث برده‌ایم».^۵ به این معنا که کتبی که ما به آن مشغولیم کتب و منابع الهی علم است نه نوشته‌های بی‌ارزش دیگران.

زمینه‌های پیش‌گفته نشان می‌دهد که بنی‌الحسن در جریان حرکت اجتماعی خود به سمت انکار علم اختصاصی و الهی ائمه علیهم السلام گرایش پیدا کردند و هر چه پیش رفتند، در این باب مواضع تندتری اتخاذ نمودند. علی بن سعید می‌گوید خدمت

۱. از موالی بنی‌اسد و از خوبان ایشان است. رک: حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال، ۱۲۹.

۲. صفار، محمد بن حسن، همان، ۱۵۱/۱ و ۱۵۵.

۳. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی، ۴۹۸/۱۲.

۴. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ۵۴۱/۲۶.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۶۴/۸.

امام صادق علیه السلام بودم و در مجلس او، محمد بن عبدالله بن علی و برخی دیگر نظیر عبدالملک اعین، محمد طیار و شهاب بن عبدربه حضور داشتند. یکی از اصحاب به امام عرض کرد: «عبدالله بن حسن مدعی است که ما در امر حکومت حقی داریم که دیگران ندارند». امام در پاسخ فرمودند: «آیا از سخن عبدالله در شگفت نیستید که مدعی است پدرش علی امام نبوده و مدعی است ما اهل بیت، علم خاصی نداریم؟! آری؛ او در مورد خودش درست می‌گوید که علمی ندارد! ولی نزد ما سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر است»^۱.

در خبر دیگری که از علی بن سعید نقل شده، محمد طیار می‌گوید: یک بار در کوچه‌های کوفه با محمد بن عبدالله بن حسن رویاروشده، در حالی که گروهی از زیدیه با وی همراه بودند؛ محمد بن عبدالله وی را به سوی خویش دعوت می‌کند. او نیز در پاسخ، محمد بن عبدالله را به تقوی سفارش کرده و به او توصیه می‌کند فریب اطرافیان را نخورد. در این هنگام، محمد بن عبدالله بن علی که در مجلس حضور داشته می‌گوید: از عبدالله بن حسن در شگفت است که به تمسخر می‌گوید: این مطالب در جفرتان نوشته شده است! امام صادق علیه السلام با شنیدن این سخن، خشمگین شده و درباره جفر، توضیحاتی می‌دهند.^۲

در گزارش دیگری نیز ابوالخیر می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: عبدالله بن حسن می‌گوید در میان بنی‌هاشم کسی امام نیست! و حضرت در پاسخ تصریح می‌کنند که در میان ما کسی است که محدث است و برای او نکت و نقر واقع می‌شود.^۳

این گزارش‌ها نشان می‌دهد که بنی‌الحسن، علم ویژه والهی ائمه علیهم السلام را منکر شده و

۱. صفار، محمد بن حسن، همان، ۱/۱۵۳.

۲. همان، ۱۵۶. این ماجرا را علی بن ابی حمزه نیز نقل کرده است. رک: همان، ۱۶۱.

۳. همان، ۳۱۸.

حکومت را حق تمامی فرزندان فاطمه علیها السلام می دانستند؛ حقی که تمامی ایشان در آن مساوی اند و در این باره هیچ کس بر دیگری برتری ندارد.

برخی از بنی الحسن نیز بهره امام از علم الهی را به ادعای نبوت تفسیر می کردند. چنانکه محمد بن سالم گزارش می کند علیها السلام یکی از نزدیکان بنی الحسن به محضر امام صادق علیها السلام وارد شد و گفت: در مجلس بنی الحسن شنیده است که می گویند شیعیان امام صادق علیها السلام در کوفه، آن حضرت را نبی می دانند.^۱

۶- فقدان صلاحیت علمی، نشانی بر فقدان مشروعیت بنی الحسن در امامت

نزاع پیرامون صلاحیت علمی اهل بیت و حسنیان، ثمرات و خطراتی را برای طرفین به دنبال داشته است. توجه به این نکته مهم است که زیدیه و از جمله بنی الحسن با استفاده از قربات به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند رهبری مردم را در دست بگیرند. شیعیان اهل بیت در قبال دعوت آن ها مقاومت می کردند و از ایشان نشانه های علم الهی را طلب می نمودند. در ابتدای امر، خود زید که شخصیت نافذی داشت در مقابل درخواست علم و انتظارات شیعیان و اصحاب درمانده می شد و همین مشکل برای بنی الحسن نیز خودنمایی می کرد. تربیت شیعیان به گونه ای بود که از مدعیان رهبری مردم علم الهی طلب می کردند. زید علم ائمه علیهم السلام را انکار نمی کرد؛ ولی بنی الحسن با توجه به تجربه زید، برای اینکه مشروعیت خود را تثبیت کنند مواضع تندتری گرفتند و برخلاف زید به انکار علم الهی ائمه علیهم السلام رو آوردند.

وجود چالش بین بنی الحسن و ائمه علیهم السلام منجر به این می شد که ائمه علیهم السلام مجبور می شدند نسبت به ایشان مطالبی را بیان کنند و خصوصاً جهل آن ها نسبت به دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تبیین کنند تا شیعیان در دام آن ها گرفتار نشوند. معلی بن خنیس گزارش کرده که امام صادق علیها السلام به شیعیان آموزش داده بودند که در برخورد

با بنی الحسن صراحتاً در مقابل آن‌ها موضع‌گیری نکنند و به آن‌ها بگویند ما دنبال میراث علمی پیامبر ﷺ هستیم و آن را نزد هر کدام از اهل بیت بیابیم از وی تبعیت می‌کنیم.^۱ سلیمان بن خالد که از فقهای مورد وثوق است نیز در گزارش دیگری از امام صادق علیه السلام گزارش داده که حضرت در مورد برخی از نزدیکان خود که ظاهراً مدعی بودند جفر (مجموعه میراث مکتوب نبوی) در اختیار آن‌هاست فرمودند در آنچه ایشان ادعای آن را دارند، یعنی جفر، مطالبی آمده است که ایشان را ناراحت خواهد کرد. ظاهراً منظور امام مطالبی است دال بر عدم جواز خروج و عدم موفقیت بنی الحسن در حرکت‌های اجتماعی خود، سپس حضرت به اصحاب خویش دستور داده بودند که به بنی الحسن بگویند اگر این میراث مکتوب را در اختیار دارند نمونه‌های قضاوت‌های علی را از این میراث گزارش دهند و یا مقدار ارث خاله و عمه را بیان کنند. حضرت به بنی الحسن اشکال می‌گرفتند که حکم نبوی را نمی‌دانند، ولی احکام رایج میان مخالفان را بلدند؛ یعنی به دین جدشان جاهل‌اند!^۲ و از ایشان می‌خواستند مصحف فاطمه و سلاح رسول خدا را اگر در اختیار دارند نشان دهند.^۳ این گزارش‌ها حاکی از این است که بزرگان بنی الحسن بعضاً مدعی بوده‌اند که میراث علمی رسول خدا نزد ایشان است و از این طریق برای خود جعل صلاحیت می‌کرده‌اند و ائمه علیهم السلام نیز متقابلاً برای جلوگیری از انحراف شیعیان، نشانه‌های بطلان این ادعا را به اصحاب خود متذکر می‌شدند.

همین سلیمان بن خالد ظاهراً مدتی بر مسیر زیدیه بوده و بعد از هدایتش نمازهایش را قضا می‌کرده^۴ و ارتباط زیادی با ایشان داشته است و حتی گزارش شده در خروج

۱. همان، ۱۶۷.

۲. رک: توضیحات علامه مجلسی در *مرآة العقول*، ۳/۵۸.

۳. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، ۱/۱۵۷؛ کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱/۲۴۱.

۴. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی*، ۳۶۱، مدخل ۶۶۷.

زید نیز حضور داشته بدون اینکه وی را امام بدانند.^۱ به نظر می‌رسد که وی قبل از خروج بنی عباس رویه خود را تغییر داد؛ به طوری که منصور از عدم تمایلش به خروج آگاه بوده است؛ مثلاً وقتی خبرنگار ننگاری محمد بن عبدالله بن حسن با سلیمان بن خالد به او می‌رسد وی در مقابل منصور مدعی می‌شود که بنای بر خروج به همراه بنی الحسن را نداشته و منصور هم او را تصدیق می‌کند.^۲ به نظر می‌رسد کناره‌گیری سلیمان از بنی الحسن تحت آموزش‌های امام صادق علیه السلام بوده است. چنانچه خودش گزارش کرده که بر اساس توصیه‌های امام صادق علیه السلام با حسن بن حسن مواجه شده است، یعنی وقتی حسن بن حسن به او گله کرده که چرا همراه وی خروج نمی‌کند پاسخ می‌دهد که شما چیزی که دیگران نداشته باشند ندارید؛ در حالی که پسرعموهای شما چیزی در اختیار دارند که دیگران از آن محروم‌اند و منظور میراث علوم نبوی بوده است. حسن نیز به او می‌گوید که ما نیز چیزهایی در اختیار داریم که دیگران ندارند. سلیمان که در مقابل این ادعای حسن نمی‌دانسته چه بگوید از امام صادق علیه السلام راهنمایی می‌گیرد و بر اساس توصیه امام صادق علیه السلام به حسن می‌گوید که اگر میراث علم نبوی را در اختیار دارد در مسند علمی بنشیند تا مردم از او پرسش کنند. حسن در قبال این پیشنهاد از عیب جویی سلیمان گله کرده و مدعی می‌شود که فرق وی با جعفر بن محمد این است که حضرت فراغت کار علمی دارد ولی وی گرفتار است و همین موجب شده که حقیقت ضایع شود!^۳ در این مذاکره مشاهده می‌شود که حسن بن حسن نمی‌تواند برای خودش موضع علمی قابل دفاعی تدارک کند و به صورت روشنی از ادعای این مقام در مقایسه با امام صادق علیه السلام طفره می‌رود و از اصرار بر اینکه میراث علمی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان است دست برمی‌دارد.

۱. همان.

۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ۶۰/۸.

۳. همان، ۳۶۰.

۷- توصیف بنی الحسن به جهالت و فقدان علم از سوی ائمه علیهم السلام

بنابر گزارش یحیی بن عبدالله بن حسن که خودش از علویان فعال بود و نهایتاً نیز در زمان رشید قیام کرد، یک بار امام صادق علیه السلام در جمعی از اهل کوفه می فرمایند: من از گروهی متعجبم که معتقدند علم خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته و از طریق ایشان عالم شده و هدایت یافته اند و در عین حال بر آن هستند که ما اهل بیت علم وی را برنگرفته ایم و هدایت او را در نیافته ایم؛ در حالی که ما فرزندان وی هستیم، وحی در خانه ما نازل شده و علم از خانه ما به ایشان رسیده است و این امری محال است؛ یعنی چطور ممکن است اهل بیت پیامبر از علم نبوی بی بهره باشند و دیگری که دورتر هستند به آن علوم دست یافته باشند. تعریض حضرت به کسانی است که در کوفه، ائمه علیهم السلام را به عنوان صاحبان علم و هدایت قبول ندارند. این گروه در کوفه عمدتاً زیدیه بودند که در زمان امام صادق علیه السلام توسط حسن بنان رهبری می شده اند. شاهد آن، گزارش سوره بن کلیب است که از امام باقر شنیده بود که اگر کسی مدعی امامت شود و امام نباشد بر خدا دروغ بسته است، حتی اگر علوی و فاطمی باشد.^۲

از نمونه های دیگری که ائمه علیهم السلام رهبران این گروه را متهم به جهالت می کرده اند گزارش هایی است که امام در آن متذکر شده اند که اگر کسی دعوی امامت کند و در میان مردم از او عالم تر باشد وی اهل بدعت و گمراه است. فضیل بن یسار می گوید این تعبیر را از امام صادق علیه السلام شنیده است که اگر کسی خروج کند و در مردم کسی از او افضل باشد، گمراه و بدعت گذار است.^۳ یعنی بنی الحسن اساساً حامل علم پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند و لذا وظایف اولیه خودشان را هم بر اساس کتاب و سنت نمی دانستند و ایشان را نباید که در مورد علم ائمه علیهم السلام نظر بدهند. از این شواهد

۱. مفید، محمد بن محمد، امالی مفید، ۱۲۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۷۲/۱؛ نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ۱۱۴؛ ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال، ۲۱۴.

۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ۱۱۵؛ حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۵۰/۲۸.

برمی‌آید که رهبران جریان زیدی و حسنی که از اولاد حضرت زهرا علیها السلام بوده‌اند توسط امام به جهل توصیف شده و صلاحیت ایشان برای خلافت توسط امام انکار می‌شده است. روشن است که مواضع امام برای ایشان بسیار سخت و شکننده بوده است. بنابراین گزارش‌ها؛ معتزله نسبت به جریان زیدی تمایل و نگاه مثبت داشته‌اند و نفس زکیه توانسته بود ایشان را تحت بیعت خود درآورد. به نظر می‌رسد ایشان نیز برای دست‌یابی به نفوذ بیشتر در صدد جلب نظر امام صادق علیه السلام به نفس زکیه بوده‌اند. عبدالکریم بن عتبه گزارش کرده است که روزی در مکه نزد امام صادق علیه السلام بودم که گروهی از معتزله نزد آن حضرت آمدند، در میانشان عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و حفص بن سالم و جماعتی از رؤسای ایشان بودند، و این زمانی بود که ولید بن یزید بن عبدالملک (خلیفه بنی مروان) به قتل رسیده و میان اهل شام اختلاف افتاده بود، ایشان با تعریف از محمد بن عبدالله بن حسن وی را برای خلافت شایسته دانسته و در این راه خواستار حمایت امام صادق علیه السلام به دلیل فضل و نفوذشان شدند. حضرت خطاب به عمرو که سخنگوی ایشان بود مطالب نسبتاً جامعی فرمودند، از جمله اینکه امام در ابتدای سخن خود متذکر می‌شوند که مبنای رضا و سخط ایشان، رضایت و سخط خداوند است و در طول بحث به مخاطبان نشان می‌دهند در عین اینکه ایشان به کتاب و سنت دسترسی دارند ولی در فهم وظایف الهی خود مبتلا به جهل هستند^۱.

ظاهراً این گفت‌وگو در سال مرگ ولید یعنی سال ۱۲۵ بوده که بنی مروان به شدت ضعیف و کمی آزادی احساس می‌شده و تبلیغات بنی الحسن خصوصاً برای محمد بن عبدالله بن حسن شدید و امید دستیابی به قدرت تقویت شده بود. بنی الحسن در تبلیغات خود مرتب از ضایع شدن کتاب و سنت سخن می‌گفتند. به عنوان نمونه در همین سال ۱۲۵ در جمعی از بنی هاشم محمد بن عبدالله بن

۱. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، الاحتجاج، ۲/۳۶۳.

حسن سخن گفته و به حاضران از بنی هاشم متذکر می شده که کتاب خدا معطل مانده و سنت پیامبر ﷺ نیز متروک شده، حق مرده و باطل زنده شده است. این سبک تبلیغ برای بسیاری از مردم جاذبه داشت. حرکت بنی الحسن به گونه‌ای بود که برخی جریانات سنی مثل معتزله نیز به آن‌ها علاقه مند شده بودند و ایشان را برای حکومت صالح می دیدند. شرایط عراق نیز برای حمایت از ایشان فراهم بود و معتزله نیز در آن زمان محمد بن عبدالله را دارای دین و عقل و صلاحیت برای کسب مقام خلافت می دانستند. از طرف دیگر نفوذ معنوی امام صادق علیه السلام در عراق زیاد بود؛ به گونه‌ای که معتزله نیز برای جلب نظر امام فعال شده و در پی جلب حمایت ایشان بودند و خصوصاً نسبت به فضل و علم حضرت نیز احترام زیادی قائل بوده‌اند.

در یک ملاقات حساس، امام با مراعات تقیه و به صورت مشروط با ایشان مذاکره کرده و به عقاید خود تصریح نمی‌کنند؛ ولی به بزرگان و اهل نظر معتزله نشان می‌دهند که نسبت به لوازم آنچه آنان مدعی هستند، مثل سیره شیخین و آراء فقهای اهل مدینه در آن دوره، بی اطلاع هستند و اگر هم به قدرت برسند در اختلاف خواهند افتاد و رأیشان با سلف مورد قبولشان فرق دارد. حضرت با برخی پرسش‌ها نشان دادند که در اولین مسائلی که در فرض دست‌یابی به قدرت برای ایشان پیش می‌آید، مانند جزیه مشرک و کافر و خمس غنائم و زکات، دچار جهل و از سیره پیامبر ﷺ و حکم خدا بی اطلاع هستند. در این ملاقات امام هشدار می‌دهند که ایشان کسی مانند محمد بن عبدالله بن حسن را امام قرار داده‌اند که دچار جهل به سنت نبوی است. آنگاه حضرت به ایشان هشدار می‌دهند که از خدا بترسند که بدون بهره از علم الهی متکفل امری شده‌اند که مجبور خواهند شد با جهالت خود در آن عمل کنند.^۲ دقت شود امثال این گفت‌وگو برای بنی الحسن شکننده بوده است و نوعی آبروریزی علمی

۱. ابن حیون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار، ۳/ ۳۲۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۵/ ۲۴.

نسبت به ایشان محسوب می شده است؛ چراکه عالم آل محمد وی را برای خلافت اسلامی فردی نالایق و مبتلا به جهل نسبت به دین معرفی می کرده است.

نتیجه گیری

بنی الحسن به عنوان بخشی از خاندان پیامبر ﷺ، مورد احترام مردم و شیعیان بودند. جریان بنی الحسن در نیمه اول قرن دوم بسیار فعال شدند و مایل بودند که قدرت را به عنوان خلافت رسول خدا در اختیار بگیرند و برای وصول به این هدف، به موقعیت اجتماعی قوی تری در میان شیعیان نیاز داشتند. دستیابی به این موقعیت با موانعی مواجه بود؛ از جمله مخالفت و عدم همراهی ائمه علیهم السلام با ایشان. از آنجاکه اهل بیت مدعی میراث علمی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بودند، بنی الحسن برای کسب مشروعیت در میان مردم مجبور بودند که در برابر ائمه علیهم السلام، یا مدعی علم و میراث علمی نبوی و علوی شوند و یا علم الهی ائمه علیهم السلام را انکار کنند تا مرجعیت و ارجحیت ایشان را نزد شیعیان از بین ببرند. شواهد تاریخی نشان می دهد که هر دو گزینه توسط ایشان به کار گرفته شد، یعنی گاه منکر میراث مکتوب اختصاصی ائمه علیهم السلام از علی شدند و علوم ائمه علیهم السلام را عادی و کسبی دانستند؛ و گاهی مدعی شدند که میراث علمی به خود ایشان رسیده است. در مقابل، ائمه علیهم السلام برای توجیه و آگاه سازی شیعیان به ابطال این دعاوی پرداختند و جهالت و عدم صلاحیت بنی الحسن برای آنچه ادعا می کردند را آشکار ساختند. پی گیری این جریان نشان می دهد که علم الهی ائمه علیهم السلام یکی از کلیدی ترین اوصافی است که حتی در میان خاندان پیامبر ﷺ نیز مورد انکار قرار گرفته است و معرفت و باور شیعیان به این مقامات از موانع تاریخی متعدد و مهمی گذر نموده تا به تدریج تثبیت شده است. دقت شود که این مقاله بیشتر به دوران امام صادق علیه السلام اختصاص داشت، ولی جریان این منازعه بعد از ایشان هم برقرار بود و جریان زیدیه و حسنیان همین چالش را با سایر امامان دنبال می کردند.

- ابن اثير، على بن محمد، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥ ق.
- ابن بابويه، محمد بن على، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، قم، دار الشريف الرضى للنشر، ١٤٠٦ ق.
- ابن جوزى، عبدالرحمن بن على، المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٢ ق.
- ابن حيون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، قم، جامعته مدرسين، ١٤٠٩ ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ديوان المبتدأ والخبر فى تاريخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ ق.
- ابن طقطقى، محمد بن على، الفخرى فى الآداب السلطانية والدول الاسلامية. بيروت، دار القلم العربى، ١٤١٨ ق.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ ق.
- ابوالفرج اصفهاني، على بن حسين، مقاتل الطالبين، بيروت، دار المعرفة، بى تا.
- جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ، بيروت، دارو مكتبة الهلال، ٢٠٠٢ م.
- حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٩ ق.
- حسينى علوى، ابوالمعالي محمد، بيان الاديان، تهران، انتشارات روزنه، ١٣٧٦ ش.
- حلى، حسن بن يوسف، خلاصة الأقوال فى معرفة أحوال الرجال، قم، دار الذخائر، ١٤١١ ق.
- حموى، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، دار صا، ١٩٩٥ م.
- ذهبى، محمد بن احمد، تاريخ الإسلام وفيات المشاهير والأعلام، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٩ م.
- زركلى، خير الدين، الأعلام، بيروت، دار العلم للملايين، ٢٠٠٢ م.
- شهرستانى، محمد بن عبدالكريم، الملل والنحل، قم، الشريف الرضى، ١٣٦٤ ش.
- صحيفة السجادية، تصحيح فيض الاسلام، تهران، فقيه، ١٣٧٦ ش.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ ق.
- طبرسى، ابومنصور احمد بن على، الاحتجاج على اهل اللجاج، مشهد، مرتضى، ١٤٠٣ ق.
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك، بيروت، دار التراث، ١٩٦٧ م.
- عمري، على بن محمد، المجدى فى أنساب الطالبين، قم، مكتبة آية الله المرعشى

النجفی، ۱۴۲۲ ق.

کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب
الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، مؤسسه الطبع والنشر فی وزارة الإرشاد
الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.

مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیة،
۱۴۰۴ ق.

-----، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

مروزی علوی، ابراهیم بن حسین، الفخری فی أنساب الطالبیین، قم، مكتبة آية الله المرعشي
النجفی، ۱۴۰۹ ق.

مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الامم وتعاقب الهمم، تهران، سروش، ۲۰۰۰ م.

مفید، محمد بن محمد، الامالی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین،
۱۴۰۷ ق.

نجفیان رضوی، لیلا، واکاوی دلائل حمایت، همراهی وهمگرایي فكري اصحاب مذاهب
اسلامی؛ زیدیه، معتزله و مرجئه با نخستین قیام های سادات حسنی تا سال ۱۴۵ هجری،
مجله مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۱.

-----، حسنیان زندان هاشمیه؛ بازکوی علل، شمار واقعی زندانیان و کشته شدگان،
مجله پژوهش های تاریخی، شماره ۶.

نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.

نمیری بصری، عمر بن شهبه، تاریخ المدینة المنورة، قم، دارالفکر، ۱۳۶۸ ش.